

اخلاق ایرانیان

۱ - اخلاق از نظر اوستا -
هومته Humata هـوخته
Huxta هورشته
یعنی اندیشه نیک، گفتار نیک
کردار نیک، سه اصل اساسی
اخلاق را در دین زردشت تشکیل
می‌داد.

دویش از اسلام

اصل اول اندیشه نیک
است که هر زردشتی با کدین
میبایستی ضمیر و خاطر خود
را از فکر بد پاک دارد و به نیکی
بیندیشد. بنابراین تزکیه باطن
اساسی‌ترین راه نجات از ارتکاب
گناه و پیروی از بدی است.

اصل دوم گفتار نیک یا
سخن راست است که در دین
زردشت به آن اهمیت فراوانی
داده شده است.

نوشته
دکتر محمد جواد مشکور

فرشته راستی که در اوستا ارشنتا Atrshhta خوانده می‌شود در فروردین- یشت و در چند یسنا از آن نام برده شده، گذشته از آن میترا Mitra یا مهر نیز حافظ پیمان و نگاهبان راستی و عهدها و موثقی دانسته شده است. همه پیروان مزدیسنا در نماز روزانه، اشم رهو، (ستایش اشوبی) میسرایند که:

«نیکبخت کسی است که خواستار بهترین راستی باشد». بعلاوه در اوستا و کتابهای زردشتی در نکوهش دروغ و دروغگویان سخن فراوان رفته است و دروغگورا انباز و شریک اهریمن می‌شمارد و دروغ را سرآغاز همه گناهان می‌داند.

اصل سوم کردار نیک یا عمل صالح است که نتیجه دو اصل پیش است. گراییدن به نیکی و کردن کارهای نیک از فرائض و واجبات کیش زردشت است و آن اعمال نیک که از مردمان نیک‌اندیش و راستگو سر میزند باعث آبادانی جهان و رفاه حال مردمان خواهد شد. پس هر کس وظیفه دارد که این سه اصل را که برشردیم و آن را بزبان پهلوی سه بوخت یعنی سه راه نجات گویند، دستورالعمل خود قرار دهد تا در دنیا و آخرت رستگار گردد.

در آبان یشت (کرده ۵ بند ۱۸) اهورامزدا چنین فرماید: «من زرتشت پسر پور و شسب را هماره بر آن دارم که از اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک بهره مند گردد».

در مینو خرد (فصل ۵۷ بند ۱۳) در برابر، هوستگاه، هوهمتگاه، هورشتگاه - یعنی جایگاه اندیشه و گفتار و کردار نیک - سه طبقه برای دوزخ آمده که عبارتست از: دژمت، دژهوخت، دژورشت یعنی جایگاه اندیشه و گفتار و کردار بد و یتنی Whitney فیلسوف امریکائی می‌گوید:

«هیچ فلسفه و دستوری در جهان نمیتواند آموزنده‌تر و عملی‌تر از سه اصل اساسی مزبور در دین زردشت باشد و پیروی از این سه است که می‌تواند بشر را به سر منزل نیکبختی و سعادت راهنمایی نماید».

امشاسپندان که بمعنی مقدسات جاودانی می‌باشند، در حقیقت صفات

اهورامزدا شمرده می‌شوند. هر کدام از این صفات مثل اعلائی اخلاق را در دین مزدیسنا مجسم می‌سازد. نام آنها ازین قرار است:

۱ - وهمنه Vohumana یا اندیشه نیک که بفارسی آنرا بهمن گویند.
۲ - آشاوهیشتا Asha Vahishta یا بهترین راستی و پاکی آنرا بزبان پارسی اردیبهشت گویند. هر زردشتی باید پیرو راستی و درستی و طالب بهترین آن باشد.

۳ - خشته وئیریه Xshathra Vairya یا سلطنت آسمانی و ربانی که آنرا بفارسی شهرپور گویند. سلطنت و قدرت مادی این جهانی باید همواره متوجه این قدرت ربانی و صفت اهورمزدا گردد تا پادشاهان و فرمانروایان بتوانند عدالت را در میان نوع بشر برقرار نمایند.

۴ - اسپننه آرمیستی Spenta Aramaiti یا فروتنی و بردباری مقدس که بفارسی اسفندازمذ گویند، عشق و اطاعت و تواضع ازین صفت رحمانی سرچشمه میگیرد.

۵ - هئورواتات Hauruatat بمعنی بلوغ و کمال و رسایی است و بفارسی آن را خرداد گویند. و مقصود از آن تندرستی و سلامتی روح و جسم است. و چون یک فرد زردشتی متخلق به چهار صفت ربانی فوق شود به حد کمال و مقام هئورواتات میرسد.

۶ - امرتات Amertat بمعنی بیمرگسی و جاویدانی که بفارسی آنرا امرداد گویند. چون شخص زردشتی مراحل پنجگانه نامبرده در بالا را ببیماید بمقام امرتات میرسد و در نزد خداوند کار خود اهورمزدا جاویدان خواهد زیست و روان او تا ابد شادمان خواهد بود.

ترحم بر حیوانات مفید

در اوستا در باره ترحم به جانوران سودمند دستورهای موکدی آمده است و به آنها درود فرستاده شده است و مکرر در آن کتاب آمده که این خانه و کشور از ستوران و حیوانات اهلی بهره‌مند گردد. در اوستا گاهی جانوران

سودمند، گئوش Gəush نامیده شده اند که همه آنها در تحت حمایت ایزد گئوش هستند، و بدپرورش و تکثیر آنها توجه شده است. از این جهت در دین مزدیسنا قربانی خونی بکلی ممنوع و حرام است و حتی زردشت چنانکه مکرر در یسنا و یشتها آمده کسانیکه گاورا با فریاد شادمانی می کشند نفرین می کنند.

وظیفه آدمی در برابر نیک و بد

پیروان زردشت جهان را میدان مبارزه خیر و شر و نیک و بد تصور میکردند، از این رو در اختیار یکی از این دوراه خود را آزاد می پنداشتند و آنانکه خردمند و نیک بخت بودند در راه نیک را اختیار می کردند، باین ترتیب هر کس در نظر ایشان سر بازی بود که خواه ناخواه در صف نیکان با اهریمن و جنود او می جنگید و همواره مستظهر به نیروی یزدانی و اراده و قوت اهورامزدا بود.

بگفته اوستا آدمی در برابر مردم و برای خدمت بایشان سه وظیفه دارد، نخست آنکه دشمن خود را دوست کند، دیگر آنکه شخص پلید را پاکیزه سازد، سوم آنکه نادان را دانا گرداند.

در میان ایرانیان رباخواری رایج نبود، ولی باز پس دادن وام را امری واجب و مقدس می شمردند. در دین زردشتی بت پرستی جایز نبود و ایرانیان زردشتی مانند دیگر ملل قدیم بتخانه و معبد نداشتند.

هر ایرانی پارسا که در زندگی خود با درستی و تقوی بسر برده بود از روبرو شدن با مرگ باکی نداشت و عقیده او آن بود که استیو بهاد Astivihād فرشته و ایزد مرگ او را در هر جا که باشد خواهد یافت و فریب کسی را نمی خورد و بهیچ کس، ابقا نخواهد کرد.

پیمان گواه گیران

برای اینکه نمونه ای از آداب و اخلاق زردشتی را در این مختصر آورده باشیم خلاصه پیمان گواه گیران را که درباره عقد زناشوئی زردشتی و خطاب به عروس و داماد است در پایان این فصل می آوریم:

هر دو تن را شادمانی افزون باد. همیشه با فرو شکوه باشید. بخوبی و خوشی بسر برید. در ترقی و افزایش باشید. بگردار نیک سزاوار باشید. نیک پندار

باشید. در گفتار نیکو باشید. در کردار، نیکی بجای آورید. از هر گونه بداندیشی دور بمانید. از هر گونه بدگویی بکاهد، هر گونه بدکاری بسوزاد. راستی پایدار باد. جادویی سرنگون باد بدین مزدینا استوار باشید. محبت داشته باشید. با کردار نیک کسب مال و ثروت کنید. با بزرگان یکدل و راست و فرمانبردار باشید. با پیران فروتن و نرم خو و خوش رو باشید. غیبت نکنید. خشمناک مشوید. از برای شرم گناه مکنید. آرزوی موزید. از چیزی بیجادر دمنده مشوید. حسد مبرید. تکبر مکنید. هوی و هوس مبروید. مال کسان مبرید. از زن کسان پرهیز کن. از کوشش نیک خود پرخوردار باش. یزدان و نیکان را بهره مند ساز. با غیبت کننده همراه مباش. با بدنام پیوند مکن. با نادان همکار مباش. با دشمنان بداد و عدالت رفتار کن، با دوستان بمیل ایشان رفتار نما. با بیچارگان پیکار مکن. در انجمن پخته گفتار باش. پیش پادشاهان سنجیده سخن گوی. مانند پدر نامور باش. بهیچ روی مادر را میازار. با راستی کامیاب و کامروا باش.

شهادت تورات درباره ایرانیان

در باب ششم کتاب داینال بنی آمده است، قانون مادیها و پارسیها منسوخ نمی شود.... و قانون پارسیها و مادیها که منسوخ نمی شود صحیح است و در آن قانون هیچ فرمان یا حکمی که پادشاه آن را استوار نماید تبدیل نشود

اخلاق ایرانیان در دوره هخامنشی

(بنابشهادت مورخان یونانی) فیثاغورث حکیم معروف یونانی (۵۷۰-۵۰۰ ق م) درباره راست پرستی ایرانیان گوید آدمی تنها بوسیله راست می تواند شبیه بخدا شود، چنانکه مغان درباره خدای خود میگویند که «اوروح راستی است». هرودت مینویسد: پارسیان زادروزشان را از هر روز دیگر محترم میدانند. در این روز توانگران اسب و شتر و گاوی کباب میکنند. کسانی که بی چیزترند بگوسفندی اکتفا مینمایند. آب دهان انداختن و در نزد دیگران جایز نیست.

دو دست چون در کوچه بیکدیگر برخوردند یکدیگر را می بوسند .
اگر کسی فروتر یا کمتر از دیگری باشد در برابر شخص مهتر بزانو درمی آید
یا پای او را می بوسد .

پارسیها پیش از آنکه لیدیه را بگیرند هیچ تجمل و تناسائی نداشتند و
شلوارهای گشاد چرمی بپا میکردند و همه لباس ایشان چرمین بود . پارسیان
به همسایگان خود احترام میکنند .

پارسیان عادت بیگانه را زودتر از دیگر ملتها می پذیرند ، لباس مادی
می پوشند زیرا آن را زیباتر از لباس بومی خود میدانند ، در هنگام جنگ زره
مصری بر تن میکنند .

پارسیان دوست دارند که دارای پسران بسیار باشند . شاهنشاه به
کسانیکه بیش از دیگران پسر داشته باشد هدیه میدهد . هیچگاه پارسیان
پدر و مادر خود را نمی کشند . دروغگوئی ننگین ترین عیب يك پارسی است ،
و پس از آن شرم آورترین نقص داشتن قرض است و جهت آن اینست که میگویند
شخص بدهکار ناگزیر بدروغ گفتن است .

اگر کسی به بیماری جذام گرفتار گردد یا تنش را زخمهای سفید بپوشاند
او را از خود رانده بشهر راه نمیدهند ، و نیز کبوتران سفید را می رانند زیرا
عقیده دارند که این بیماری از آنها ساری می شود .

مجسمه ساختن و بت پرستیدن در نزد پارسیان مرسوم نیست ، پارسیان
پرستش خداوند را بر قله کوههای بلند بجای می آورند . پارسیان در
ادعیه خود برای فتح و پیروزی و سلامتی و کامیابی پادشاه دعا میکنند .

خنده و شوخی در مجالس پارسیان بسیار زشت و ناپسند است و از سخنان
بیهوده و نابجا پرهیز دارند .

دوستی و وفاداری از صفات پارسیان است و داریوش بداشتن این صفت
چنانکه بردخمه اش نوشته شده افتخار داشت .

در ایران پادشاهان و حکمرانان در اخذ تصمیم آزاد نیستند و رأی خود را همواره بامشورت انجمنی از خردمندان بمورد اجرا میگذارند پارسیان خدمتگذاران خود را بگناهان کوچک و یاد برابر ارتکاب يك گناه مجازات سخت نمیکنند و حتی شاه هم نمی تواند بایک گناه کسی را محکوم بمرگ کند . پارسیان خود را خداوندگار و صاحب اختیار همه آسیا و مردم آن میدانند . پارسیان بکشت و زرع و پرورش حیوانات اهلی و سودمند و کاشتن درختان و آباد کردن زمین علاقمندند .

امروز پارسی ها مانند مادیها مردمان تن آسا و تنبرور شده اند ، حتی بعضی از آنان می خواهند که پایه های تخت خوابهای نرم آنان بر قالیها باشد تا مقاومت کف اطاق را نرم تر حس کنند . از نظر تجمل هر روز بر اسباب سفره و میز غذا می افزایند . در زمستان تنها اکتفا نمی کنند که سر و بدن و پاهارا بپوشانند بلکه دستکشهایی از پوست های ضخیم بردست میکنند تا خود را از شدت سرما نگاهدارند آنان در تابستان اکتفا بسایه درختان و تخته سنگها نمی کنند بلکه از چترهای آفتاب و سایبانها استفاده می نمایند .

سابقاً رسم چنان بود که پارسی ها پیاده در جاده ها حرکت نکنند . مقصود از آن این بود که سوارکاران خوبی باشند ولی امروز بر روی اسبان قالی می اندازند تا جای نشستن آنان نرم باشد .

سابقاً رسم این بود که پارسیان سوارانی تربیت میکردند که برای جنگ جزء قشون شوند و آنان سلاح بر گرفته بجنگ میرفتند . ولی امروز اینطور نیست . بجای ایشان دربان ، نانوا ، آشپز ، آبدار ، حمامی و پیشخدمت داوطلب خدمت نظام می شوند و حقوق می گیرند و بی مصرف میگردند .

امروز پارسیان برخلاف سابق که از نزدیک میجنگیدند از دور جنگ میکنند و از جدال نزدیک احتراز دارند .

ارابه های جنگی داسدار که در پیش بسیار متداول بود کمتر در جنگها بکار می رود ، جنگاوران لشکرایشان ، سپاهیان مزدور یونانی هستند . خود ایرانیان از جنگ بایونانیان پرهیز مینمایند .

پارسیان امروز احترامشان نسبت به مقدسات مذهب و پدر و مادر و اسلاف در باره یکدیگر و مردم کمتر از پیش است.

باز هم نفون در کورسنامه میگوید: ایرانیان تربیت شده بر سر سفره هیجان و هوسناکی از خود نشان نمیدادند. بلکه چنان خود را حفظ میکردند که گویسی اصلا بر سر سفره ننشسته‌اند، همانطور که سوارکاران خونسردی خود را از دست نمیدهند. بر سر سفره از مطالبی پرسش میکردند که دیگران سؤال از آنها را دوست داشتند و در موضوعاتی شوخ طبعی نشان میدادند که این شوخ طبعی مطبوع دیگران بود. در مسخرگیهای خود همواره از همراهان و دشنام بیکدیگر خودداری می‌کردند.

باز هم نفون می‌نویسد: ایرانیان به فرزندان خود تقوی و فضیلت می‌آموختند همچنان که دیگران به آنان خواندن و نوشتن یاد میدادند.

در قوانین ایران بیش از هر چیز آئوش میشد که افرادی تربیت کنند که آنان را پیش از دست یازیدن به کارهای ننگین و شرارت آموختند. برای تربیت جوانان جای مخصوصی بنام جایگاه آزادی داشتند که در کنار کاخ شاهی ساخته شده بود. برای اینکه هیاهو و غوغای مردم مایه پریشان شدن نظم و ترتیب آنان نشود، فرو شدند گان و بازار گان را در آنجا راه نبود. این جایگاه به چهار قسمت می‌شد:

قسمت اول مخصوص کودکان، قسمت دوم مخصوص نوجوانان، قسمت سوم مخصوص مردان کامل، و قسمت چهارم مخصوص کسانی بود که سنشان از مرحله‌ای که بتوانند سلاح برگیرند تجاوز کرده بود.

هر یک از افراد این گروهها طبق قوانین در این محل حاضر می‌شدند: کودکان و مردان کامل از سپیده دم، و پیر مردان از هر زمان که دلشان می‌خواست. نوجوانان جز آنسان که همسری برگزیده بودند، هر شب سلاح بر کنار در نزدیکی کاخ می‌خوابیدند.

چون پارسی‌ها دوازده قبیله‌اند، گروه‌های سنین مختلف نیز دوازده

رئیس دارند. اداره کودکان باپیر مردانی بود که شایستگی صحیح تربیت آنان را داشتند.

کودکانی که باجرمهای دله دزدی، هتک ناموس، شیادی، افترا، دروغ گفتن، آلسوده میشدند کیفر میدیدند. به کودکان رسم اعتدال و قناعت را می آموختند و نیز بایشان می آموختند که در تشنگی و گرسنگی بر خویشتن مسلط شوند. آنان غذای خویش را با خود می آوردند. خوراک ایشان نان و تیره تیزک بود، و اگر تشنه میشدند با کاسه ای که همراه داشتند آب می آشامیدند.

کودکان پارسی تاشانزده سالگی تیراندازی و زوربین افکنی می آموختند. پس از آن تا مدت ده سال به عنوان نوجوان، شبها را در کنار بناهای عمومی بسر میبردند با هم از شهر محافظت کنند و هم بسختی و صبوری معتاد شوند.

پارسیها هنگامیکه به شکار میرفتند ناهاری مختصر با خود بر میداشتند و در اثنای شکار ناشتایی نمیخوردند، و از آن جهت چنین میکردند که اگر در جنگ ضرورتی پیش آید بتوانند روزه دار بمانند.

نوجوانان ده سال پس از کارآموزی در طبقه مردان کامل پذیرفته میشدند و تحت فرمان رؤسای خود بسر می بردند تا هر جا که وجود مردان نیرومند و خردمند برای حفظ منافع عمومی لازم شود بخدمت گماشته شوند و به جنگ و میدان نبرد اعزام گردند. چون اشخاص به پنجاه سالگی برسند در طبقه ای وارد میشوند که ایرانیان آنان را قدیمیان گویند. قدها دیگر بجنگ بیرون از کشور نمیروند و در شهرهای خود میمانند و به داوری در اختلافات عمومی مشغول میشوند، حکم اعدام را ایشان میدهند و کارمندان را هم ایشان بر میگزینند (اینان در حقیقت برگزیدگان طبقات اجتماع بودند). مردم ماد چشمان رنگشده و سر مه کشیده و چهره آراسته و کلاه گیس دارند و لباده - های ارغوانی رنگ و قباهای آستیندار بسا گردن بند و بازو بند میپوشند. ولی پارسیها لباسهای ساده تر و زندگی قانعانه تری دارند.

بعضی از نوشته های گزنفون در کورشنامه درباره سایر اخلاق ایرانیان از

این قرار است :

کوروش بنا بر رسم ایرانیان ستایش خداوند و نیایش خورشید و فرشتگان را بر فراز کوه بجای می‌آورد.

ایرانیان که در پارس زندگی میکردند لباس ساده‌ای میپوشیدند و در برابر گرسنگی و تشنگی و بلایا از خود مقاومت نشان میدادند. در ایران برای عروسی از والدین خود اجازه میکشیدند.

کوروش گفته است: ایرانیان صفات نیک خود را با تمام ثروت شام و آشور برابر نمیکند.

هراکلیدس پنتی کوس Heraclides Ponticus در گذشته بسال ۳۸۸ پیش از میلاد مینویسد کسانی که مانند پارسیها و مادی‌ها دارای زندگی گامی مجلل هستند و بعیش و عشرت میگذرانند، دارای ضمیر روشن و وجدان پاک نیز می باشند زیرا آنان بیش از دیگران لذت خوشی را چشیده و قدر آن را میدانند.

دینون Dianon مورخ یونانی معاصر فیلیپ مقدونی (۳۵۹-۳۳۶ ق م) نوشته: پارسیها و مادی‌ها و مغان در هوای آزاد و فضای باز پرستش خدای را بجای می‌آوردند.

بازوی نسوخته که: در پادشاهی چنین فرمان رفته بود که هیچگونه پارچه‌هایی که بافت کشور بیگانه است نباید بر روی میز شاهنشاه باشد.

استرابون Strabon جغرافی‌دان عهد قدیم از مردم پنت که از ۴۰۰ قبل از میلاد تا ۴۰۰ سال بعد از میلاد میزیست درباره اخلاق مردم ایران در دوره هخامنشی چنین مینویسد.

کیفر نافرمانی در ایران این است که سرودست نافرمان را بریده بدنش را بدور میاندازند.

ایرانیان زنان متعدد میکشیدند و با وجود این زنان غیر عقدی بسیار دارند منظورشان از تعداد زوجات داشتن فرزندان است.

به پسران از پنج تا بیست و چهار سالگی میآموزند که تیر و زوبین بیاندازند براسب سوار شوند و راست بگویند. مر بیان آنان مردمی پاکدامن و درستکارند. اینان داستانهای سودمند برای نوباوگان میکشیدند و کارنامه و شرح احوال پهلوانان

گذشته را بانوای موسیقی یا بدون آن برای ایشان نقل میکنند غذای روزانه جوانان پس از ورزش نان و نان شیرینی و نمک و عسلی است که می‌پزند یا می‌جوشانند. برای آشامیدن آب مینوشند.

ترتیب شکار کردن چنین است که از پشت اسب زوبین برای شکار پرتاب میکنند یا تیر از کمان و یا سنگ از فلاخن می‌اندازند. عصر، کار جوانان نشانیدن درختان، بریدن ریشه‌ها، تدارک اسلحه و شکار است. شاه برای برندگان مسابقه در دویدن و نیز برندگان در مسابقه ورزش جایزه میدهند.

جوانان زینت آلاتی از طلا که درخشان است بکار می‌برند. ایرانیان مردگان خود را عاری از زینت دفن میکنند و هیچگاه اجساد را نمی‌سوزانند مدت خدمت جوانان از سواره یا پیاده از بیست تا پنجاه سالگی است. اسلحه آنان سپری لوزی شکل و تیر و شمشیر کوتاه است. بر سر کلاهی دارند که شبیه به برج است و زره ایشان از حلقه‌های آهنین ساخته شده است. جامه سرداران عبارتست از زیر شلواری سه تکه‌ای، کمرچین دو تکه‌ای که دامنش تازانو میرسد، زیر پوش سفید و جامه روبرنگهای گوناگون.

جامه تابستانی ارغوانی یا بنفش است و جامه های زمستانی از رنگهای مختلف. دستارها مانند دستار مغان است و کفش‌هایشان گود است. بیشتر مردم قبایلی می‌پوشند که دامنش تا نصف ساق پا را میگیرد و پارچه‌ای از کتان بدور سر می‌پیچند.

هر کس کمان و فلاخن دارد. ایرانیان روی میزهای غذا اقسام حیوانات را درسته می‌چینند. بسترها و جامها و سایر اشیاء از زر و سیم می‌درخشد.

مراسم دفن چنین است کسه مرده را پیش از آنکه بخاک بسپارند موم می‌مالند. مردگان مغان را تا وقتی که پرنندگان ندریده‌اند نمیتوان دفن کرد.

رسم مغان چنین است که حتی با نامادری و دختر خود ازدواج میکنند؛ پارسیان در زندگانی خود میانه رواندولی پادشاهان و شاهزادگان در عیش و نوش غوطه ورنند.

آنان گندم را از آسس Asses واقع در ائولی Eoli شراب را از حلب،

آب را از رود اولاوس Eulaeus (کرخه یا کارون) میاورند زیرا یک کوتیلس Cotyles (معادل بیست و هفت صدم لیتر) آتیکمی، این آب در خم سبکتر از همان مقدار هر آب دیگری است .

در آطلولی آتشکده های عجیبی است که آنها را پیروثیس Pyrothees (فردوس) مینامند، و در وسط آن محراب ستایش است که بر آن خاکستر زیاد ریخته شده و مغان آتش دائمی را در آن نگاه میدارند . هر روز ایشان در آتشکده رفته و قریب یکساعت ستایش خود را در برابر آتش بجای میاورند، و چند دسته چوب بدست گرفته و کلاه نمدی بر سر دارند که از دو طرف صورت و لب و دهان را می پوشاند .

اخلاق ایرانیان در عصر اشکانی

استرابون مینویسد: در زمان اشکانیان ازدواج با محارم یعنی اقربای نزدیک کسه اصطلاح آن Xvetakdas خوانده میشده، کاری پسندیده بوده است. زنان پارتی از مردان در حجاب بودند و اندرونی بزرگان پارتی از بیرونی مجزا بود و زنان در زندگانی خارج از منزل مردان دخالت نمیکردند بطور کلی مقام زنان نزد پارتی ها پست تر از مقام آنان نزد مادها و پارسی ها بوده است. در این دوره برخلاف دوره هخامنشی نفوذ حرمسرا و خواجیه سرایان در امور درباری و دولتی هیچ دیده نمیشود.

پارتیها با اسیران خوش رفتار بودند و پناهندگان بخود را با آغوش باز میپذیرفتند و عهد و پیمان خود را نگه میداشتند .

استرابون مینویسد که شاه همواره بر سفره پائین تر از مادر خود می نشست باز استرابون مینویسد که :

ایرانیان اگر قسمتی از بدنشان از لباس خارج باشد آنرا بیشمرمی می دانند و آنان همواره مایل هستند که لباسی بیوشند که سرا پای آنان را فراگیرد .

پلوت شاعر رومی (دو قرن قبل از میلاد) در حق ایرانیان گفته : در عمل بنده و اسیرند ، در قول و حرف آزاد .

فلاویوس یوسیفوس مورخ یهودی ۳۷ - ۱۰۱ میلادی، مینویسد: در بین پارتها رسمی هست که در هنگام بستن پیمان بیکدیگر دست میدهند و آنان بسیاریه نگاهداری پیمان و عهد خود پای بندند.

پلوتارک مینویسد: پارتیها کیسوان را بر سم سکاها بلند و زولیده میکنند. اشنتند.
اخلاق ایرانیان در عصر ساسانی

آمین مارسلن Ammien Marcellin مورخ یونانی (۳۳۰-۴۰۰ میلادی) درباره اخلاق ایرانیان مینویسد: ایرانیان اسراف در خوراک را روا نمیدارند و بجز خوراک بزرگان و درباریان که در وقت مقرر صرف می شود، دیگر مردم هر گاه میل دارند غذا نمیخورند و هرگز بیش از اندازه صرف نمی کنند. و نیز مینویسد: ایرانیان همانسان که از بیماری طاعون حذر می کنند از شرب مسکرات زیاد نیز میپرهیزند. ایرانیان در هنگام غذا خوردن هرگز سخن نمیگویند و دست بخوراک یکدیگر نزنده باطراف نمی نگرند.

و باز مینویسد: ایرانیان بسیار تسلط بر نفس دارند و همواره میکوشند هر گونه بدی و زشتی را از خود دور سازند. در ایران برای پیمان شکن کیفرهای سخت معین شده است.

باز **آمین مارسلن** در وصف ایرانیان مینویسد: ایرانیان تقریباً تمام کشیده قامت هستند و رنگشان زیتونی یا تیره است. ابرویشان قوسی است و در وسط پیشانی بهم می پیوندد ریششان مورد مواظبت مخصوصی است و موهای بلند و مجمعی دارند. بی نهایت محتاط و سوء ظنی هستند بطوریکه از ترس مسموم شدن و جادو وقتی در خارج از کشور خود، در خاک دشمن هستند حتی از میوه درختان هم نمیخورند. عموماً دستبند و گردن بند طلا دارند و با احجار کریمه و قیمتی مخصوصاً مروارید خود را می آرایند. مدام شمشیر بر کمر دارند و حتی در مجالس میهمانی و جشن نیز آنها باز نمی کنند. خیلی پرگو و خودستا هستند و سخت گیر و دژم، چه در موقع کامکاری و چه در اوقات مصیبت همیشه لفظ تهدید و تخویف بر لب دارند. مکار و متکبر و بی رحمند. راه رفتنشان خیلی سنگین و موقرو طبیعی و روان است. بهترین جنگجویان دنیا هستند و لی در کار جنگ

خدعه و مهارتشان بیشتر از شجاعتشان است. در جنگ دورا دور یعنی جنگ باتیرو کمان کسی حریفشان نمیشود. روی مرفته دلیر و گستاخند و خستگی را باسانی تحمل می کنند.

پروکوپ Procope (پروکوپئوس) قیصر بیزانسی در اواخر قرن پنجم میلادی مینویسد :

ایرانیان قانونی وضع کرده اند که وقتی در سرزمین بیگانه به جنگ مشغولند هرگز بتعاقب دشمن نپردازند و هر چند دشمن را به قهر و غلبه شکست داده باشند در پی او بداخل کشور بیگانه نروند. قاعده و رسم ایرانیان آن بود که هرگز کسی را از طبقات عامه بیادشاهی برنمیگزیدند جز آنگاه که خانواده شاهی یکباره منقرض شده باشد.

طبق قانون و رسمی که در ایران است، هیچ شخص ناقص الاعضایی نمیتواند بیادشاهی برسد ایرانیان از حیث رسوم و آداب مردمی عجیب هستند و در مراعات قوانین روزمره بسیار دقیق و سخت گیرند. قوانین و نظامات ایشان بقدری سخت و دشوار است که از قوه تحمل دیگران خارج است و هیچکس نمیتواند کاملاً بر طبق رسوم و آداب ایشان رفتار کند.

باز پروکوپ مینویسد: پادشاهان ساسانی نام اشخاصی را که خدمات شایانی به کشور کرده اند در سنگنبشته های خود مینویسند.

اخلاق شاهنشاهان ساسانی بنا به کتاب التاج و تواریخ عرب

در کتاب التاج منسوب به جاحظ آمده است که هر که به پیشگاه شاهنشاهان بازمیافت میبایستی دور از شاهنشاه بایستد. اگر شاه او را بخواند سه گام یا بیشتر پیش رود و مراسم احترام بجای آورد و سر بر زیر افکند اگر شاه ساکت ماند بدون سخنی باز گردد. اگر شاه با او اجازه نشستن دهد، بزانودر آید یا دوزانو بنشیند و بسخنان شاه گوش فرا دهد. و چون شاه از سخن گفتن باز ایستد بر خیزد و بی آنکه پشت به شاه کند عقب رود و درنگ کردن در حضور او را بدرازانکشاند.

در همخوان شدن با شاه

در حضور شاه نباید زیاده روی در خوردن غذا کرد. اگر شاه خوراکی در

پیش کسی گذارد او باید بداند که جز اندکی از آن نباید بخورد و از خوردن همه آن بپرهیزد .

گویند در روز گار شاهپور ذوالکثاف مؤبد مؤبدان در گذشت و مؤبدی را از مردم استخر برای جانشینی او معرفی کردند . شاهنشاه خواست او را بیازماید و ویرا بر سر خوان دعوت کرد . مرغی پیش کشیده آنرا دو نیم کرد و نیمی از آنرا برای خود و نیمی دیگر را پیش او نهاد . مؤبد هنوز شاه نیمه خود را نخورده بود که آن نیمه دیگر را تمام کرد و بخوردن خوراک دیگر پرداخت . پس از بر چیده شدن خوان ، شاهنشاه گفت : بشهر خود باز گرد زیرا نیاکان ما گفته اند هر که در پیشگاه شاهان به خوراک آزرزد چنین کسی به خواسته و مال مردم آزند تر خواهد بود .

بر سفره پادشاه خوراک شاه و میهمان او یکسان بود و شاه از تناول خوراک خاص و محروم کردن مهمان از آن احتراز داشت .

در باریان و ندیمان که همخوان شاه میشدند نمی بایستی در حضور او دست خود را بشویند .

شاه میبایستی بر سر سفره خوش رویی کند تمام مهمان بتواند با آزادگی دست بر خوان برد .

از حقوق پادشاه این بود که چون دست از خوان می کشید ، مهمانان نیز دست از خوان می کشیدند و از پیش او بر میخواستند و به کناری میرفتند تا مزاحم رفتن شاه ، به حرم یا بکار دیگر نشوند . دستمال سر سفره پادشاه همواره شسته و پاک بود و پیوسته دستمال آلوده را عوض کرده و بجای آن دستمال شسته می گذاشتند .

واج گرفتن یا زرمه کردن بر خوان

پادشاهان ساسانی هنگامیکه خوان گسترده میشد بر آن واج می گرفتند یعنی ورد و دعایی را زرمه می کردند و تا خوان برداشته میشد هیچکس لب به سخن نمیگشود و اگر پادشاه ناچار از سخن گفتن میشد باجنباندن چشم و ابرویا با حرکت دست مقصود خود را ادا میکرد . گویند در هنگام خوردن

غذا نباید سخن گفت تا طبیعت بهره خود را از خوراک برگیرد و تن بر اثر غذایی که بآن میرسد اصلاح شود.

ندیم شاه حق نداشت مقدار شرابی که مینوشد خود اختیار کند زیرا ممکن بود که مست شود و از ادب خارج گردد.

چگونگی جای گرفتن مردمان در مجلس شاه.

اردشیر مردم را بر چهار طبقه تقسیم کرده بود از این قرار:

طبقه اول - شاهزادگان و اسواران.

طبقه دوم - مؤبدان و هیربدان و مغان.

طبقه سوم - پزشکان و دبیران و اخترشناسان.

طبقه چهارم - دهگانان و کشاورزان و پیشه‌وران.

دسته‌یی که در پیشگاه شاه در برابر شاهزادگان و اسواران قرار می‌گرفتند عبارت بودند از نوازندگان و خنیاگران ماهرو.

دسته‌یی که در برابر مؤبدان و هیربدان قرار می‌گرفتند، طبقه دوم سازندگان و خنیاگران بودند.

دسته‌ای که در برابر طبقه سوم یعنی دبیران قرار می‌گرفتند طبقه سوم

خنیاگران یعنی دلک‌ها و مسخره‌گان بودند و آنان عبارت از سنج زنان و

نی‌زن‌ها و طنبور زن‌ها بودند. عادت بر این جاری بود که نی‌زن ماهر جز برای

آوازخوان ماهر نمی‌زد. بسیار کم اتفاق می‌افتاد که پادشاهان ایران امر کنند

که نی‌زنی جز برای خواننده‌یی در طبقه خود بنوازد. زیرا مرسوم نبود که

کسی را از طبقه‌یی پست‌تر به طبقه بالاتر برند. ولی گاه میشد که مستی

بر شاه غالب میگشت و او را از حال طبیعی خارج مینمود و ممکن بود در آن

حال دستور دهد که نی‌زنی از طبقه دوم یا سوم، با خواننده‌یی از طبقه اول نی

بزند اما خود نی‌زن نمی‌پذیرفت و شاید کار بجایی میرسید که پیشخدمت‌ها با

باد زن و مگس‌پران او را میزدند اما عذرش این بود که بآنان میگفت: «اگر

من بدستور پادشاه نی‌نمیزنم میدانم وقتی بخود آید از اینکه من بمرتبه و

طبقه خود مقید بوده‌ام از من راضی و خشنود خواهد بود». این رسم تا زمان

بهرام گوربر قرار بود، ولی بهرام مقام طبقه بزرگان و مؤبدان را همچنان حفظ کرد، اما دودسته ازندما و خنیاگران و رامشگران را مساوی کرد و هر کس موجب شادی و خرمی او میشد اگرچه پایین تر بود پاداش میداد و بالاترین طبقه میرسانید و کسانی که از دستور او سرپیچی میکردند به طبقه و مرتبه نازلتر تنزل میداد.

پادشاهان ازندیمان و اهل مجلس پس پرده بودند.

پادشاهان ایران از روزگار اردشیر بابکان تا زمان یزدگرد سوم در پس پرده قرار میگرفتند. فاصله میان شاه با طبقه اول بیست ذراع (ده گز) بود زیرا پرده تا شاه ده ذراع (۵ گز) فاصله داشت.

پرده دار شاه یکی از اسواران (اساوره) بود که او را خرم باش (یعنی شادباش) مینامیدند. و اگر این مرد در میگذشت یکی دیگر از اساوره بجای او می نشست. هر گاه شاه بارعام میداد خرم باش کسی را میفرمود که برفراز جای بلندی برآید و بانگ بلند بگوید: «ای زبان سرخود نگاهدار، زیرا تو امروز در محضر شاهنشاه هستی». بمحض آنکه پرده تکان میخورد، پرده دار وارد میشد و هر دستوری که می یافت اجرا میکرد، و میگفت ای فلان، تو چنین کن و توجذان آواز بخوان. همه اهل مجلس سر بزیرافکنده بی حرکت و خاموش می ایستادند و منتظر دستور شاه میماندند.

اردوان آخر آیین نهاده بود که پیش از رسمی شدن مراسم شرفیابی در حضور شاه ارباب حاجات بایستی حاجت خود را بر نامه‌ی نوشته بحضور شاهانه تقدیم دارند تا شاه بخواند و اگر او را ذیحق میدانند حاجت او را و اسازد. این رسم تا زمان بهرام گور باقی بود. وی بفرمود: چون دیدید که سرخوش شدم و بهزل و شوخی پرداختم حاجات خود از من بخواهید. در آن حال خرم باش نامه‌های مردم را میگرفت و شاه فرمان میداد که حاجت آنان را بر آورند. ولی اگر کسی درخواستی میکرد که حق آن را نداشت یا از میانه روی تجاوز میکرد حاجت او بر آورده نمیشد. تقلید کردن از جامه پوشی و رفتار و کردار پادشاه ممنوع بود و پادشاهان همواره میخواستند که اعمال و رفتار آنان خاص

خود آنان باشد. مثلاً اردشیر بابکان هروقت تاج بر سر مینهاد هیچکس از اهل کشور به تقلید از او حق نداشت حتی شاخه درخت و برگ ریحانی بر سر گذارد. اگر انگشتی بردست میکرد بر مردم کشور حرام بود مانند نگین آن و یا شمشیر بآن را در دست کنند. چون پادشاه بسوی اهل مجلس نظر می‌افکند و اجازه نشستن میداد نمی‌بایستی یکباره همه بنشینند بلکه باید طبقه اول بنشینند و سپس سایر طبقات به نوبت و ترتیب.

از حقوق پادشاه آن بود که هیچ شخصی خواه بزرگ یا خرد نبایستی آنچنان به شاه نزدیک شود که جامه‌اش به جامه پادشاه تماس حاصل کند. دیگر آنکه اگر شاه با کسی سخن میگفت میبایستی او با تمام حواس به فرمایشات ملوکانه گوش فرا دهد و متوجه اطراف خود نباشد.

مجلس شاه در نبودن وی نیز محترم بود و اگر در غیبت شاه در آن مجلس از کسی خلاف ادبی سر میزد مورد مؤاخذه قرار می‌گرفت. از آداب مجلس آن بود که هیچگاه آنان را بنام ایشان در حضورشان نمی‌خواندند.

بازی پادشاه.

ندیمان و ملازمان در بازی شطرنج و برد و باخت و چوگان بازی با شاه یکسان بودند و باید بازی را مانند دوفرد متساوی الحقوق و عادی تا پایان با یکدیگر ادامه میدادند.

آورده‌اند که شاهپور بایکی از ندیمان شطرنج بر سر دلخواه بازی میکرد آن ندیم از شاهپور بازی را برد، شاهپور از او پرسید دلخواه تو چیست گفت دلخواه من آنست که بر شاه سوار شوم و تا بدر و از قصر که مردم داخل میشوند برسم. شاهپور از کار خود پشیمان شده گفت راستی چقدر درباره تو در اشتباه بودم. چیز دیگر بخواه. ندیم گفت:

«جز آنچه بر زبانم جاری شد نخواهم».

شاهپور ناچار برخاست و نقابی بر روی افکند، و خم شد تا آن مرد بر او سوار شود اما ناگهان عقیده آن مرد تغییر کرد و از سوار شدن بر پشت شاه خودداری کرد. از امتیازات پادشاه آن بود که در روز خون گرفتن (حجامت)، ورگ‌زدن و دوا نوشیدن او، هیچکس از خواص و عوام پایتخت حق نداشت بدین کارها

اقدام کند. گفته اند که خسرو و نوشیروان بیشتر اوقات در روزهای دوشنبه خون میگرفت، و چارچی شاهی هر بامداد روز دوشنبه جار میزد که ای مردم فرمانبردار بیاد داشته باشید که امروز خون نگیرید، وای حجامتگران امروز دست از کار بکشید.

پادشاه راز خود را از نزدیکان خویش حتی پدر و مادر و برادر و همسرش می پوشانید. خسرو پرویز بزرگان کشور را بر آزداری می آزمود. کسیکه راز او را فاش میساخت اگر از ندیمان بود دستور میداد او را در بارگاه راه ندهند و اگر از دبیران بود ویرا از کار میانداخت، اگر از هیربدان بود او را از مقام خود خلع میکرد.

پادشاه کسانی را که به حرم او قصد خیانت می کردند سخت مورد کیفر قرار میداد و از راز سوا میساخت. طریق رسوا کردن آن بود که گناه او را بی کم و کاست می نوشتند و بر سر چوبدستی که آنرا عصای زناکاران میخواندند نصب مینمودند و بدو قرین نقاط مرزی تبعید میکردند. شاه دستور میداد که آن عصا با آن نامه اعمال همراه باشد تا هر که او را به بیند و آن نوشته را بخواند از وی دوری گزیند.

از اخلاق ملوک ساسانی آن بود که از لغزشهای خرد چشم پوشی میکردند. آورده اند که در یکی از روزهای مهرگان یا نوروز بارعام داده خوانهای طعام گسترده بودند. خسرو و نوشیروان در جایی بود که همگان را میدید. مشاهده کرد که یکی از حاضران جامی زرین بر گرفت و در آستین قبا پنهان کرد. پس از اندکی شرابدار شاهی فریاد بر آورد که جامی زرین گم شده و هیچکس نباید از سرای بیرون رود. خسرو و نوشیروان او را گفت که متعرض مردم مشو، بگذار بروند. گفت شاه، جامی زرین را ربوده اند. نوشیروان گفت راست میگویی ولی کسی که آنرا برده باز ندهد و کسی که او را دیده است راز او را فاش نکند.

رسم پادشاهان ایران آن بود که چون میخواستند سفیری بدربار یکی از پادشاهان بفرستند او را می آزمودند، باین ترتیب که او را مأمور می ساختند تا

پیامی به یکی از بزرگان یا خواص پادشاه برسد و با او جاسوسی میفرستادند تا حاضر باشد و پیام او بشنود و سخنانش را بنویسد. چون مطابق دستور و از روی خردمندی پیام پادشاه را میگذارد سپس او را بسوی دشمنی میفرستادند و باز جاسوسی بر او میگذارند که سخنانش از بر کند و چون او را شایسته این کار میدیدند، او را به سفارت بدر بار پادشاهان میفرستادند.

اردشیر بابکان میگفت: چه خونهای ناروایی که سفیر سبب ریختن آنها شده و چه بسا سپاهها که شکسته شد. و مال و آبرو بر اثر ناشایستگی یا خیانت و یا دروغ‌گویی سفیر بباد رفته است و باز میگفت بر پادشاه است که اگر سفیری بدر بار پادشاهی فرستد سفیر دیگری از دنبال او روانه کند و اگر بتواند دو سفیر را از یک راه نفرستد تا با هم دیدار نکنند و یکدیگر را نشانند بهتر است، و باین شیوه بهتر میتواند از جعل نامه و خبر و تزویر سفیران ایمن باشد.

پادشاهان محل خفتن خود را مخفی میداشتند، زیرا میترسیدند کسی در خواب قصد جان آنان کند گفته‌اند هیچگاه خوابگاه شبانه و نیمروز هیچ کدام از پادشاهان ساسانی را کسی نمیدانست. چنانکه گفته‌اند برای هر کدام از این پادشاهان مانند اردشیر بابکان و شاپور و بهرام و یزدگرد و انوشیروان و خسرو پرویز چهل بستر در چهل جای مختلف گسترده میشد و هر کس بستری را میدید، یقین می‌کرد که شاه امشب در این بستر میخوابد اما ممکن بود که شاه در هیچکدام از آن خوابگاهها نباشد.

پادشاهان ایران میگفتند هیچکس جز پدر و مادر نباید از خوابگاه پادشاه آگاه باشد.

فرزند پادشاه حق نداشت خونی بریزد اگر چه قانون آنرا روا داشته بود، مگر اینکه شاه شخصا او را بدان کار مامور میکرد، و همچنین از تخطی به مال و جان و ناموس مردم ممنوع بود.

هر یک از پادشاهان ساسانی برای هر کدام از خاصان و ملازمان خود وظیفه‌ی مقرر میکرد که برای تمام مخارج و نیازمندیهای او بطور متوسط

کافی بود. اگر مثلاً در ماه ده هزار درم باو داده میشد و آن شخص دارای زمین و ملکی هم بود شاه دستور میداد در هر سی روز برای مهمانداری و سایر مخارج ده هزار درم دیگر باو پرداخت شود و او را میگفت حاصل ملك خود را برای روزگار پیری و ناتوانی خود پس انداز کن اما مخسارچ روزانه تو باید از دارائی خاص ما باشد.

پادشاهان ساسانی را رسم چنان بود که بعضی از بزرگان را که میخواستند سرافزار سازند بسرای وی رفته از او بازدید میگردیدند. این بازدید به چهار گونه صورت میگرفت: یکی برای رفتن به میهمانی نزد او، دیگر برای عیادت از کسی که بیمار بود، دیگری برای تسلیت در مصیبتی که باو روی داده بود. و چهارم برای دادن افتخار به کسی که از او بازدید بعمل می آمد.

بسا اوقات میشد که وزیری برای اینکه خود را به قدم ملوکانه مباهی کرده باشد خویشتن را بپیماری میزد و وانمود میکرد بیمار است و باین نیرنگ شاه را بخانه خود میکشاند و پادشاه از او عیادت میکرد.

در روزگار اردشیر بابکان رسم چنین بود که هر گاه شاه از یکی از وزیران یا نزدیکان برای افتخار بخشیدن بوی بازدید میکرد ایرانیان تاریخ این دیدار را ضبط میگردند و آن واقعه را بانامه باطراف و اکناف خبر میدادند. هر گاه پادشاه از کسی برای سرافراز ساختن او بازدید میکرد دیه ها و زمینهای او از مالیات معاف میشد، و اسبان و ستوران او را داغ و نشان میگذارند تا از بیگاری معاف باشند. و هر روز نایب رئیس شهر بانی با سیصد سوار و یکصد پیاده بر در سرایش حاضر میشد و تا غروب آفتاب آنجا بود تا چون سوار شود پیادگان از پیش و سواران از پس موکبش به راه افتند و هیچکس از خاصان و افراد خاندانش بر اثر جرم و جنایتی بازداشت نمیشدند. و پرداخت مالیات او آنقدر بتأخیر می افتاد تا خود بدون مطالبه دیوان بپردازد و خود وی نخستین کسی بود که بحضور شاهنشاه بار می یافت و در طرف راست پادشاه می نشست.

پادشاهان ساسانی در بازدید از بزرگان هیچگاه هدایائی از قبیل کنیزک و غلام نمی‌پذیرفتند.

اما غالباً چون شاه در سرای آفتان فرود می‌آمد برای او اسب زیبا بازین و برگ زرین آماده می‌کردند و بهنگام بازگشت به حضور او تقدیم مینمودند. این رسم تا زمان بهرام گور برقرار بود ولی چون وی به خوشگذرانی میلی وافر داشت در هنگام بازدید بوی کنیزک یا دختر کی رامشگر تقدیم می‌کردند. پادشاهان جویای حال رعیت بودند. پادشاهان میکوشیدند که بر ازهای پنهان و احوال رعیت خود آگاه گردند و هیچ پادشاه در این امر کوشاتر از اردشیر بابکان نبود.

در باره وی گفته‌اند که چون بامداد میشد او از هر کاری که شب گذشته بر سکنه پایتخت رفته بود توسط کارآگاهان خود آگاه میگشت. پس هر گاه لازم می‌آمد به مهمترین یا کهنترین مردم می‌گفت که دیشب چنین و چنان کردی. او آنقدر از خصوصیات امور رعیت خود مطلع بود که بعضی معتقد بودند که فرشته‌یی از آسمان می‌آید و او را از امور پوشیده آگاه میسازد. از این جهت مردم از این پادشاه همواره در بیم و هراس بودند.

در جنگها و مصائب پادشاهان ساسانی از تجمّل دست کشیده و بسادگی میپرداختند. از جمله دستور میدادند خواندگانی که همه روزه گسترده می‌شد جمع شود و به خوان مختصری که برابر شاه گسترده میگشت و فقط سه تن بر آن می‌نشستند قناعت میکردند. این سه تن عبارت بودند از مؤبدان مؤبد و دبیر بنو اسواران سالار. و برخوان جز نان و نمک و سرکه و تره چیزی نمی‌نهادند.